

ژانر مطرود

در مباحث تئوریک سینمایی و نقد فیلم بارها این بحث مطرح شده که در سینما نیز، مثل هر هنر دیگری، اهمیت هنری/ تاریخی و جذابیت لزوماً همیشه یکجا جمع نمی‌شوند و به همین دلیل فیلم‌ها و سینماگران بسیاری را به رغم اهمیت هنری و تاریخی انکارناپذیرشان نمی‌توان - یا به سختی می‌توان - دوست داشت. اما قضیه در حقیقت به آن سادگی نیست که این توضیحات گول‌زننده - هرچند با هدف خیر خواهانه توجیه این تناقض ظاهری - جلوه می‌دهند. بیش از همه به این دلیل که این بحث، دو گزاره را به نوعی در دو کفه ترازو می‌گذارد که اساساً با معیارها و محک‌های واحدی قابل‌سنجش نیستند و هریک در قلمرو خود با معیارهای خاص خود سروکار دارند. در واقع این دو شاخصه (اهمیت هنری/ تاریخی و جذابیت) نه تنها در قلمرو تحلیل و قضاوت سینمایی بلکه حتی در قالب توضیحی تفسیری از این دست هم قابل جمع‌بندی نیستند. چنین قیاسی تا حدی به فرایند متأسفانه بسیار رایج قائل شدن نسبتی منطقی و طبیعی میان مثلاً سال‌خوردگی و خردمندی می‌ماند؛ نسبتی از اساس پوچ، چراکه در جهت آفریدن توهم وجود رابطه دینامیک با معنا و حتی قابل‌انکابی است بین دو موضوع یکسر متفاوت که نه تنها در قلمرو خود با معیارها و مختصات جداگانه‌ای سروکار دارند، بلکه اساساً به لحاظ ماهوی با هم تفاوت بنیادی دارند: یکی از آن‌دو (سال‌خوردگی) پارامتری است زمانی و به راحتی قابل‌سنجش و البته قابل‌بیان، و دیگری (خردمندی) مفهومی/ فضیلتی

است اساساً انتزاعی که اگر هم بتوان ویژگی‌ها و ملزوماتی کلی (آن‌هم تازه نه بر مبنای توافق همگانی) برای آن قائل شد قطعاً قابل‌سنجش نیست و بر خلاف سال‌خوردگی، امکان بیان آن با واحد اندازه‌گیری استاندارد و مشخصی وجود ندارد.

مبحث مورد اشاره ما هم دچار همین مشکل زیربنایی است، به واسطه همان تلاش بیهوده برای قائل شدن (و حتی بدیهی شمردن) ارتباطی دینامیک و بامعنا میان شاخصه‌ای که دست‌کم عمدتاً بر اساس برخی معیارهای آکادمیک مشخص، قابل‌تعریف و بازشناسی است (اهمیت هنری و تاریخی) با شاخصه‌ای ذاتاً انتزاعی، تعریف‌ناپذیر و نسبی (جذابیت). اهمیت و ارزش تاریخی و هنری در مثلاً ساحت سینما، موضوعی است عمدتاً ایزکتیو، آکادمیک و منطقی بر اساس برخی شاخصه‌های مورد توافق صاحب‌نظران برجسته فن در هریک از نگره‌های مختلف موجود. مثلاً اهمیت و جایگاه تاریخی آثار فیلم‌سازی مانند ژرژ ملیس، سرگئی آیزنشتین، دیوید وارک گریفیث، فریتز لانگ، اورسن ولز و... مبتنی بر عواملی مشخص است که می‌توان حتی فهرستشان کرد. بیش از همه نوآوری‌های انقلابی و جسورانه‌ای در گزینش مضمون، پرداخت، فرم و سبک سینمایی، کاربرد پیشگامانه تکنیک‌ها و ابزارهایی گاه ابداعی و...؛ ولی عنصر جذابیت، که در این قیاس غلط‌انداز به طرز سوءتفاهم‌برانگیزی در کفه دیگر ترازو نهاده می‌شود، امری است کاملاً سوبژکتیو، نسبی و حتی تا حدی شهودی و غریزی؛ یعنی واجد مختصات که نقطه مقابل مختصات نسبت‌داده‌شده به عنصر اهمیت تاریخی/هنری‌اند. حتی من منتقد هم وقتی صرفاً از «دوست داشتن» اثر یا سینماگری می‌گویم متعهد به ارائه تحلیل و ذکر دلیل نیستم و صرفاً اشاره‌ای در همین حد مختصر که مثلاً دنیای این فیلم‌ساز را دوست دارم یا اینکه ارتباطی شخصی با آثارش برقرار می‌کنم هم کفایت می‌کند. می‌توان حتی از این هم فراتر رفت و اساساً کلیت این ارتباط را تجربه‌ای یکسر شخصی و بی‌واسطه قلمداد کرد. چنان‌که حتی عبارتی کاملاً «دلی» و عوامانه در مایه‌های «تماشای فیلم‌هایش حال خوبی به من می‌دهد» نیز جوابگو باشد. انسان، موجودی است در معرض مجموعه پیچیده‌ای از احساسات و تداعی‌برانگیزی‌های حافظه و عاطفه و ضمیر ناخودآگاه. پس می‌توانیم فیلم‌های مشخص و حتی نازلی را در عین وقوف به این ویژگی و حتی تصدیق آن دوست داشته باشیم، صرفاً چون تجربه

تماشایشان برای ما با یادها و خاطرات زیبایی عجین شده و تداعی برانگیزی عاطفی تجربه تماشای مجدد فیلم، نوع تعامل ما با اثر را به محدوده‌هایی بسیار فراتر از مرزهای آشنای قلمرو تحلیل و ارزیابی فیلم می‌کشاند؛ به محدوده‌هایی که معیارهای معمول ما در قضاوت، کارایی و مصداق و اساساً مفهوم خود را از دست می‌دهند.

نگاه رایج به سینمای وحشت در ادبیات سینمایی، با آن به عنوان پدیده‌ای نه‌چندان جدی برخورد می‌کند؛ گاه حتی با رویکردی تحقیرآمیز. اما نگاهی ظاهراً ملاحظت‌آمیز تر نیز به این ژانر وجود دارد که در واقع با تفقدی بنده‌نوازانه همراه است و بیشتر به نوعی استدلال تراشی شرمگینانه برای توجیه «لذتی گناهکارانه» می‌ماند با استفاده از همان آموزه گول‌زننده مورد اشاره به عنوان سنگ بنا. به عبارت دیگر، با اتکا بر محتمل و منطقی شمردن دوگانگی میان ارزش هنری و جذابیت که به پوچی‌اش اشاره کردم: جذابیت بهترین فرآورده‌های این ژانر به رغم بی‌بهره بودنشان از ارزش‌های هنری و تاریخ سینمایی! به عبارت دیگر: «ما این فیلم‌ها را صرفاً برای سرگرمی می‌بینیم و البته واقفیم که به لحاظ هنری نمی‌توان آن‌ها را حتی سرسوزنی جدی گرفت.» به عنوان طرفدار دوآتشه ژانر وحشت، این توجیه‌تراشی ریاکارانه حتی بیش از نفی و تحقیر مطلق ژانر وحشت باعث خشم و بیزارای ام می‌شود!

بخش قابل‌توجهی از آنچه در این کتاب خواهید خواند از قضا تلاشی است برای اثبات ارزش‌های گوناگون ژانر وحشت؛ از جمله به لحاظ هنری و تاریخ سینمایی و نیز تاریخی و... و حتی از این لحاظ، ضرورت قائل شدن جایگاهی متمایز برای آن بین همه ژانرها. یکی از هدف‌هایی که این کتاب دنبال می‌کند، تلاش برای تأکید بر این واقعیت است که دوست‌داران گونه وحشت، به راستی نیازی به توجیه علاقه‌شان به این ژانر ندارند و اگر هم به هر دلیل، چنین ضرورتی پیش بیاید مجبور نیستند این کار را به طرزی ناعادلانه به قیمت انکار و عملاً قربانی کردن ارزش‌های هنری و تاریخی ژانر وحشت انجام بدهند. هم به دلیل نادرست بودن ذاتی این قیاس و هم از آن رو که ژانر وحشت به لحاظ تاریخی و هنری و تاریخ سینمایی - و نیز بسیاری جنبه‌های دیگر که به آن‌ها هم خواهیم پرداخت - جایگاه ممتازی دارد که آن را دست کم به قدر گونه‌های ستایش‌شده و «باکلاس» تر سینما شایسته تعمق و بررسی‌های جدی می‌سازد. پس این

نوشته را از نگاهی می‌توان تلاشی کوچک دانست در جهت اعاده حیثیت از ژانری بزرگ که بیش از هر ژانر دیگری گرفتار نفرت، سوءتعبیر، بدخواهی و نخبه‌گرایی رباکارانه که در واقع تجلی اسنویسم بیمارگونی است، بوده است. و این همه در شرایطی است که از قضا ژانر وحشت به لحاظ نه تنها هنری و سینمایی بلکه در واقع از جنبه‌های تاریخی، اجتماعی، فلسفی، روان‌شناختی، هستی‌شناختی، سیاسی و... جایگاهی حتی یگانه در میان ژانرهای سینمایی دارد. می‌دانم که ادعای بزرگی به نظر می‌رسد، ولی گمان می‌کنم و امیدوارم که در این کتاب برای خواننده منصف به قدر کافی ادله و شواهد در اثبات این حقایق ارائه شده باشد. اما بد نیست پیش از طرح این موضوع، نگاهی بسیار گذرا به برخی شواهد و نیز عوامل اصلی دست‌کم گرفته شدن ژانر وحشت بیندازیم. و البته باید به این نکته نیز اذعان داشت که از قضا، همان‌طور که خواهیم دید، به گونه‌ای کنایی و تناقض‌آمیز همین دست‌کم گرفته شدن به عنوان موضع غالب حداقل قشر «نخبه» در قبال ژانر وحشت، در نهایت به نفع این ژانر تمام شده؛ از جمله و به خصوص در صعود آن به جایگاه یگانه مورد اشاره! سینمای وحشت بارها و بارها مستقیم و بی‌پروا به دل ملت‌هپ‌ترین حوزه‌ها زده است. نهادها و مکانیسم‌های نظارتی و امنیتی (از هر دو نوع پنهان و آشکار) و نیز تحلیل‌گران (از هر دو نوع خوش‌نیت مصلح و بدنیت مزدور) عمدتاً گونه وحشت را خیلی جدی نمی‌گیرند و گونه وحشت در سابقه همین تلقی توانسته بی‌ادعا ولی به گونه‌ای مستمر، جسور و افشاگر بماند. کلاً بلاهت و غفلت دشمنان همیشه بسی مایه مسرت است!

بی‌مهری به ژانر وحشت، برخی عوامل و مصداق‌ها

تداوم تولید فیلم‌های وحشت و به خصوص وفادار ماندن بسیاری از کارگردانان ترسناک‌ساز به ژانر محبوبشان با در نظر گرفتن بی‌مهری همیشگی آکادمی اسکار و جشنواره‌های فیلم و اغلب منتقدان به این ژانر به راستی شایسته تحسین است. پرونده آکادمی علوم و هنرهای سینمایی (اسکار) در زمینه بی‌مهری به ژانر وحشت (و پس از آن، ژانر علمی‌خیالی) بیش از حد قطور و بسیار سیاه است. به راستی باورنکردنی است که در تاریخ تقریباً نودساله جایزه‌های اسکار تنها فیلم ژانر وحشت که موفق به